



مریم رفعت‌جاه
دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی، دانشگاه تهران

دیالکتیک هویتها

پروژه‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- هویت اجتماعی
- ریچارد جنکینز
- نورج یاراحمدی
- شیرازه

۱۳۸۱۰، ۳۱۰ صفحه، ۲۲۰۰ نسخه، ۲۰۰۰ تومان

مقدمه:

بدون هویت اجتماعی، یعنی بدون وجود چارچوب‌های مشخصی که شباهتها و تفاوتها را آشکار می‌سازد، افراد یک جامعه امکان برقراری ارتباطی معنادار و پایدار را میان خود نخواهند داشت و در نتیجه نمی‌توان از وجود اجتماع سخن گفت. نهادهای گوناگون اجتماعی اعم از سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، دولتی یا غیردولتی و باورها و سنتها و حتی نحوه احساس تعلق و پیوندهای گروهی همه و همه در ایجاد و دگرگونی هویت اجتماعی نقش دارند، به علاوه در برابر هویتها یا هویتهای غالب اجتماعی همواره مقاومت‌هایی صورت می‌گیرد.

به نظر ریچارد جنکینز برای فهم هویت فردی و اجتماعی، می‌توان از یک الگوی هویت‌شناسی واحد استفاده کرد. الگویی که روند هویت‌یابی را شامل دو

وجه «درونی» و «برونی» می‌داند. جنکینز با طرح مفاهیم و مقولاتی چون «درب‌گیرندگی» و «تفاوت» و «رده‌بندی» و «مقاومت» تلاش می‌کند الگوی واحد خویش را به روندهای هویت‌یابی در گروه‌های اجتماعی و رده‌بندیهای گوناگون و جماعت‌های محلی و قومی تعمیم دهد تا روشن سازد که هم‌هنگامی که افراد بدون مقاومت رده‌بندیهای از پیش تعیین شده اجتماعی را می‌پذیرند و تلاش می‌کنند تا خود را با آن هماهنگ سازند و هم‌هنگامی که سعی در شکستن این چارچوبها و ایجاد رده‌بندیها و گروه‌بندیهای جدید و کسب هویت‌های نوین دارند، در حیطه‌ای قرار دارند که وجوه درونی و برونی هویت، همچون دوسویه یک واقعیت واحد عمل می‌کند. واقعیتی که در آن واحد هم هویت فردی آنها را تعیین می‌کند و هم هویت اجتماعی آنها را. هویت‌یابی که اگرچه می‌توان میزان تخیلی یا واقعی

بودن آنها را مورد ستجش یا داوری قرار داد، اما نمی‌توان به دلیل کم و بیش تخیلی بودن، آنها را واهی تصور کرد.

نویسنده در فصول شانزده‌گانه کتاب که حول موضوعاتی چون خویشتن و هویت، خودهای اجتماعی، تأثیر رده‌بندیها و گروه‌بندیهای اجتماعی در هویت‌یابی، پیش‌بینی‌پذیری، هویت‌های نهادی و سازمانی و مدرنیته، عقلانیت و هویت سامان یافته است به طرح و نقد نظریه‌های مید، گافمن، گیدنز، برگر و لاکمن، شوتر و فوکو پرداخته و سپس الگوی نظری خود را در تحلیل و تبیین هویت‌های فردی و اجتماعی ارائه نموده است. وی در عین حال از بخش عمده‌ای از نظریات شارحان پسامدرنیته و از جمله استوارت هال و رویکرد گفتمانی به هویت صرف‌نظر کرده است، زیرا از دید وی اغلب این نظریه‌پردازان این وظیفه تاریخ باورانه را تحت عناوین مختلف بر خود فرض دانسته‌اند که قصه قدیمی پیشرفت را با فراروایت چندپارگی [سوژه و هویت] جایگزین کنند و در تعقیب چنین مضامین بلندی احتمالاً مسائل معمولی از نظر دور می‌ماند. جنکینز می‌گوید: «کانون توجه کار من به طور قطع مسائل معمولی است، یعنی ترکیب تعاملی هویت و این که هویت اجتماعی چگونه عمل می‌کند.» (ص ۲۰)

معنای هویت اجتماعی: چنانکه در فصل اول آمده هویت اجتماعی تعریفی است که فرد از خود در رابطه با دیگران می‌کند و براساس عضویت در رده‌ها و گروه‌های گوناگون اجتماعی شکل می‌گیرد. هویت افراد وابسته به برداشت دیگران است و شناسایی دیگران لازمهٔ تثبیت هویت است. دو معنای اصلی هویت، تشابه و تمایز مطلق است. همهٔ هویت‌های انسانی حتی هویت فردی که در خویشتنی (selfhood) تجسم می‌یابد و براساس نحوهٔ ارتباط با دیگران و تجربه‌های دوران حیات شکل می‌گیرد، اجتماعی‌اند چون به معنا مربوط می‌شوند و معنا نتیجهٔ توافق و عدم توافق و موکول به جمع است. به علاوه، هویت اجتماعی شخص هیچ گاه تمام شده نیست و مدام در معرض تغییر و تحول و بازنگری است.

مدرنیته و هویت تأملی (reflexive identity): در فصل دوم جنکینز این استدلال را که گفتارهایی که دربارهٔ هویت به تأمل می‌پردازند نسبتاً جدید و از نشانه‌های پسامدرنیته یا مدرنیته متأخرند قانع‌کننده نمی‌داند. زیرا به نظر او تأمل و بازاندیشی دربارهٔ هویت منحصر به دوران مدرنیته نیست هرچند ممکن است بحث‌های جدید و علایق فعلی ناشی از دگرگونیهای سریع و تماس‌های فرهنگی و بحرانی‌هایی باشد که در هویت رخ نموده است. یکی از این مباحث متعلق به گیدنز است که وجوه گوناگون خویشتنی و دگرگونیهای آن را در پایان قرن بیستم تحلیل می‌کند و «خودشناسایی» (self identity) را پروژه‌ای مدرن می‌داند که توسط آن افراد قادر می‌شوند به‌گونه‌ای بازاندیشانه روایتی شخصی از زندگی خود بسازند. از نظر گیدنز هویت شخصی یا خودشناسایی چیزی نیست جز آگاهی و تأمل بر خویشتن و این تأمل و بازاندیشی ویژگی مدرنیته به‌ویژه مدرنیته متأخر است. اما از نظر جنکینز خودآگاهی دربارهٔ هویت اجتماعی در همه دورانها وجود داشته و منحصر به دوران مدرن نیست.

دیالکتیک درونی و برونی هویتها پلی بر شکاف تحلیلی میان فرد و جامعه: در دو فصل سوم و چهارم نویسنده به شرح اجمالی و نقد برخی از نظریات جامعه‌شناختی دربارهٔ هویت پرداخته و در عین حال برخی از محورهای نظریه خود از جمله دیالکتیک درونی و برونی هویتها را مطرح نموده است. نقطه قوت دیدگاه جنکینز اتخاذ رویکردی بینابین رویکرد مدرن و رویکرد پسامدرن به هویت است: هویت، نه امری ثابت و تمام شده و دارای انسجام و نه امری کاملاً



دیدگاهی که جنکینز در سرتاسر این کتاب برای فهم هویت اجتماعی عرضه می‌کند دیالکتیک هویتها و دیالکتیک خود و جامعه است

جنکینز چندپارگی و سیال بودن خود و هویت را نمی‌پذیرد و مانند گیدنز معتقد است که اغلب مردم، خویشتن یکپارچه‌ای را تجربه می‌کنند و در نتیجه از امنیت وجودی نسبی برخوردارند

مردم دست کم خود را به شیوه‌هایی می‌شناسانند تا دیگران بدانند که از آنها چه رفتاری سر می‌زند

سیال و چند پاره است.

نکنه ظریف و مهمی که جنکینز در فصل سوم کتاب (تحت عنوان عقل سلیم و هویت اجتماعی) مطرح کرده آن است که هویت را نه می‌توان با برجسته کردن جامعه، به هویت‌های جمعی به ویژه هویت فرهنگی یا قومی فروکاست، مثل آنچه سارا دلامونت در کتاب میله‌ها و هویتها انجام داده است و نه مانند گیدنز می‌توان میان هویت شخصی و هویت اجتماعی تفاوت قائل شده و مرز روشنی ترسیم کرد. هویت فردی و هویت جمعی را نمی‌توان از هم متمایز کرد چرا که تمایز فرد و جامعه را نمی‌توان بدیهی انگاشت. (ص ۲۶)

به نظر جنکینز دلامونت و گیدنز، تقسیم‌بندی سپهر اجتماعی را که عمدتاً متأثر از سنت دورکیم و طیف‌های گوناگون یوزتیویسم است مسلم فرض می‌کنند. از نظر آنها در یک طرف افرادند و در طرف دیگر فرهنگها و جوامع. در روایت دیگری که از نسبت امر فردی - شخصی و امر اجتماعی، فرهنگی سخن می‌گوید، نوعی هستی‌شناسی عرضه می‌شود که بنا بر آن شخص و فرد در قیاس با جامعه شأنی متمایز دارد. به نظر جنکینز این دیدگاه تشابه زیادی با ویژگی عقل سلیم دارد و گیدنز گاه به این روایت نزدیک شده است. هرچند برخی از جامعه‌شناسان از فردگرایی روش‌شناختی حمایت می‌کنند - یعنی داده‌های مربوط به گروهها و جمعها را باید با مراجعه به افراد کسب کرد - اما غالب دانشمندان علوم اجتماعی فردگرایی نظری ریشه‌ای را رد می‌کنند و بر وجود چیزی به نام جامعه اتفاق نظر دارند. دیدگاهی که جنکینز در سرتاسر این کتاب برای فهم هویت اجتماعی عرضه می‌کند، دیالکتیک هویتها و دیالکتیک فرد و جامعه است (ص ۳۰).

محورهای اصلی نظریه هویت اجتماعی ریچارد جنکینز: مید، گافمن و فردریک بارت افرادی‌اند که جنکینز نظریه هویت خود را با الهام از کار آنها ساخته و پرداخته است. به نظر او شرط ضروری حیات اجتماعی هویت است اما هویت فردی نیز که در «خویشتمنی» تجسم یافته، به طور کامل در جامعه ساخته می‌شود. یعنی در فرایندهای اجتماعی شدن اولیه و فرآیندهای جاری تعامل اجتماعی که در چارچوب آنها افراد در طور عمرشان خود و دیگران را تعریف و بازتعریف می‌کنند. «خود» ترکیبی است جاری و پویا که حاصل تعریف خود (درونی) و تعاریفی است که دیگران از خود عرضه می‌کنند (بیرونی). جنکینز روی الگوی واحدی از خویشتمنی تأکید می‌گذارد که ترکیبی دیالکتیکی از تعریفهای درونی و بیرونی است. اما خودآگاهی یا شناخت زمانی حاصل می‌شود که فرد خود را در جای یک دیگری تعمیم یافته اجتماعی بگذارد. معمولاً در سپهر اجتماعی تعریف کسانی (دگرانی) بر کرسی می‌نشیند که واجد قدرت باشند.

البته برجسب و تعریف دیگران ممکن است موجب برانگیختن مقاومت شود. قدرت و سیاست در مسائل مربوط به هویت مهم‌اند. در اینجا جنکینز بر روی نقش رده‌بندی و هویت‌های اسمی متعاقب آن تأکید نموده و یادآور می‌شود که رده مستلزم شناسایی دیگران و موجد هویت اسمی است اما چه‌بسا درونی شده و به هویتی واقعی (شناسایی خود و دیگران) تبدیل شود. اما برای رده‌بندی اشخاص لازم است مرجعی وجود داشته باشد و مراتب و آیینهای عضوگیری نهادها (چه رسمی و چه غیررسمی) در رده‌بندی اجتماعی دارای اهمیت زیادی است آن هم در دوره مدرن که نهادهای مسلط و به ویژه نهادهای انضباطی گسترش یافته‌اند. ساخت مراتب و توزیع آنها حاصل روابط و مبارزات سیاسی در داخل و خارج سازمان است. آنچه جنکینز روی آن تأکید دارد یعنی قدرت آمرانه نهادها و سازمانهای مدرن در تحمیل هویتها، اینجا برجسته می‌شود: شیوه‌های

علاوه بر تأکید روی تعاریف فردی و اجتماعی که نشانگر موضع تفسیرگرایانه است، تأکید بر نقش نهادها و سازمانها در رده‌بندی و هویت‌سازی از نقاط قوت کار جنکینز محسوب می‌شود

نهادهای عضوگیری نهادها و سازمانها باعث تخصیص آمرانه هویت‌های ویژه به افراد می‌شود. این کار به نوع‌بندی بیشتر هویتها می‌انجامد. در نتیجه هویت‌های اسمی و واقعی در یکدیگر دخیل می‌شوند (صفحه ۴۳).

اینجا، بار دیگر برجستگی تحلیلهای جنکینز درباره هویت و تأثیر متقابل و درهم تنیدگی هویت‌های فردی و اجتماعی و تأثیر دیگران مهم و به ویژه دیگران قدرتمند در ایجاد هویت‌های اسمی و واقعی به خوبی نمایان می‌شود. به بیان جنکینز ماندگارترین مضمون در نظریه اجتماعی، تلاش در پل زدن بر شکاف تحلیلی میان فرد و جامعه (کنش و ساختار) است و هویت اجتماعی به چند دلیل مفهومی راهبردی در جهت رفع این شکاف است.

هویت اجتماعی و «خود»: در فصل‌های پنجم تا هفتم رابطه «خود» و هویت و مؤلفه‌های آنها تشریح شده و از آنجا که در همه معناهای خویشتمنی، استقلال و خودمختاری کنشگر وجود دارد، پس خود یا خویشتمنی، موازی معنای عمومی «هویت» شمرده شده است. در هر دو مفهوم «خود و هویت» چهار ویژگی شباهت تفاوت تأملی بودن و فرآیند نهفته است. مطابق تعریف نویسنده فهم بازتابی [تأملی] هر فرد از هویت خودش در رویارویی با دیگران و از لحاظ شباهت یا تفاوت ساخته می‌شود و بدون آن ما قادر به شناسایی خود و عمل نخواهیم بود.

«خود»، تجربه خصوصی فرد از خودش است و شخص (person)، به چیزی که از فرد در جهان خارج به جلوه در می‌آید، اطلاق می‌شود، مثل نژاد، ویژگیهای ظاهری و جنسیت. همیشه آنچه ما در خود می‌بینیم با آنچه دیگران در ما می‌بینند منطبق نیست، اما خویشتمنی و شخصیت (selfhood and personality) به طور کامل و عمیقاً در یکدیگر دخیل‌اند. دلیل دشواری تمایز از شخصیت، در هم بافته بودن امر درونی و امر بیرونی است. از این رو ما در گفت‌وگوهای روزمره غالباً



میان «خود» و «شخص» فرق نمی‌گذاریم.

در قرائتی که جنکینز از کولی و مید دارد، «خود» از نظر مید به اندازه «خود آینه‌سان» کولی توسط صدای درونی شده دیگران تعین نمی‌یابد. تأملی بودن شامل گفت‌وگوی من فاعلی با من مفعولی است، اما در وضعیت مطلوب «من مفعولی» بیشتر از «من فاعلی» عهده‌دار امور است. یعنی سرچشمه یک شخصیت منسجم است. اینجاست که به نظر جنکینز مید قدرت و سلطه را به حساب نمی‌آورد و جامعه را اجماعی [مورد توافق عامه] و ساده می‌بیند. به علاوه نقد دیگر وارد به مید و فروید آن است که «خود» را به صورت نظامی از تکه‌های مختلف ترسیم می‌کنند، اما خود غالباً یکپارچه ادراک می‌شود و خود تکه‌پاره، بیمارگون محسوب می‌شود. (صص ۷۲ تا ۷۸).

در هر حال «خود» یک هویت اجتماعی اولیه و بنیادی و الگویی برای فهم همه هویت‌های بعدی است یعنی ساختاری برای پیوند زدن آن هویت‌هاست. جنسیت به تجربه فرد سامان می‌دهد و آن را در خویشتن ادغام می‌کند. به علاوه جنسیت آشکارترین وجه هویت فردی است که در تعامل با دیگران ساخته می‌شود و قطعاً هویتی جمعی نیز هست زیرا می‌توان براساس آن رده‌بندی کرد. جنکینز چندپارگی و سیال بودن خود و هویت را نمی‌پذیرد و در عوض، چون گیدنز معتقد است، اغلب مردم خویشتن یکپارچه و سازگار را به طور مداوم تجربه می‌کنند و در نتیجه کمابیش از امنیت وجودی برخوردارند. با این حال با بالاتر رفتن و احساس عدم امنیت نیز بیگانه نیستند. اما چنانچه گاهی امنیت درونی ما در مخاطره قرار می‌گیرد به این معنی نیست که [خودهای ما چندپاره و] عوامل درونی شناسایی ما آسیب‌پذیر یا هویت ما متزلزل است، ممکن است سپهر اجتماعی دیگران [یا عامل بیرونی شناسایی] پیش‌بینی‌ناپذیر، دشوار و ناهمدلانه باشد (صص ۱۰۲ تا ۱۰۷).

جنکینز در فصل هشتم کتاب خود، تحت عنوان «تصویر خود و تصویر اجتماعی» بار دیگر بر دیالکتیک شناسایی تأکید کرده و با شرح نسبتاً مفصل دیدگاه گافمن، آن را رویکردی باریک‌اندیشانه و سودمند ارزیابی می‌کند. در فصل نهم به تشریح تأثیر رده‌بندیها و گروه‌بندیهای اجتماعی در شکل‌گیری هویتها می‌پردازد و به ویژه نقش آن را در حفظ و تلاوم قدرت انضباطی در جامعه مدرن یادآور می‌شود و بر قدرت‌مدارانه و جانبدارانه بودن غالب آنها تأکید می‌ورزد، در حالی که رده، مستلزم شناسایی عامل بیرونی و موجد هویت جمعی است. گروه مستلزم شناسایی درونی اعضا و موجد هویت اجتماعی است. بر این اساس می‌توان «طبقه در خود» مارکس را یک رده فاقد آگاهی اعضا دانست و «طبقه برای خود» را که آگاه از جایگاه و منافع خود است، یک گروه به شمار آورد (صص ۱۴۱ تا ۱۴۹).

در فصل دهم الگوی نظری فردریک بارت در تبیین صورت‌بندیهای اجتماعی جمعی و به‌ویژه هویت‌های قومی معرفی شده است. به نظر بارت هویت‌های قومی اگر به کلی سیال نباشند در هر حال انعطاف‌پذیرند. او به جای آن که تفاوت‌های برخاسته از هویت را بدیهی بینگارد و سپس به نحوه اثرگذاری آن بر تعامل اجتماعی بپردازد می‌خواهد دریابد که چگونه هویت و تفاوت به طور اجتماعی ساخته می‌شود. به علاوه همچون گافمن سعی می‌کند میان هویت‌های افراد و شیوه سلوک آنها و صورت‌بندیهای کلان اجتماعی و هویت‌های جمعی پل بزند (صص ۱۵۵ و ۱۷۰).

هویت و پیش‌بینی‌پذیری: جنکینز در این زمینه می‌نویسد: مردم دست کم تا حدودی خود را به شیوه‌های خاصی می‌شناسانند تا دیگران بدانند که از آنها چه رفتاری سر خواهد زد. این امر مستلزم حداقلی از رفتار مناسب موقعیت است.

به نظر ریچارد جنکینز
برای فهم هویت فردی
و اجتماعی
می‌توان از یک الگوی
هویت‌شناسی واحد
استفاده کرد؛
الگویی که روند
هویت‌یابی را شامل
دو وجه درونی و برونی
می‌داند

گیدنز هویت شخصی
یا خودشناسایی را
آگاهی و تأمل
بر خویشتن می‌داند و این
تأمل و بازاندیشی را
ویژگی مدرنیته به ویژه
مدرنیته متاخر
تلقی می‌کند

شخص با عرضه کردن «خود» سهمی فعالانه در نحوه رفتار دیگران با خودش خواهد داشت.

نقش ایدئولوژی و سیاست در رده‌بندی‌های نهادی:

جنکینز تحت تأثیر برگرولاکمن نهادها را الگوهای رفتاری می‌داند که در طول زمان به عنوان شیوه انجام دادن امور، اعتبار یافته‌اند. اما شیوه‌های بایسته انجام کارها به مرور توسط نهادها، جا افتاده و سبب پیدایش تعقیب و مجازات می‌شود. در نتیجه نهادها ابزاری برای نظارت اجتماعی‌اند و در عین حال فرآورده‌های اجتماعی و تاریخی‌اند.

یکی از نهادهای اجتماعی زبان است که شاخصی از نظم ساختگی و تحمیلی است و به شکل مقررات، قواعد و روایتها رخ می‌نماید. نهادها سرچشمه‌ها و پایگاهی برای هویت و به وجود آوردن هویت‌های جمعی‌اند. در درون نهادهای اجتماعی، نقش‌ها و مسئولیتها و پایگاهها زمینه‌ای برای ایجاد هویت‌های فردی و جمعی می‌شوند مثل هویت جمعی استاد دانشگاه بودن یا هویت فردی مطلقه یا مجرد بودن. سازمانها گونه خاصی از نهادها هستند که دارای اهداف مشخص، ملاکهای عضوگیری و تفویض وظایف‌اند (فصل پانزدهم).

مدرنیته، انقیاد و مقاومت: نویسنده در فصل نهایی کتاب، ضمن نتیجه‌گیری، خویشتن تاملی را ویژگی رایج انسان بودن می‌شمارد نه از علایم بالینی مدرنیته و منحصر به جهان مدرن. از نظر جنکینز مشخصه جهان مدرن قدرت رده‌بندی اجتماعی است یعنی انقیاد عامل درونی شناسایی توسط عامل بیرونی آن. اما برخلاف نظر وبر، عقلانیت‌های رسمی [صوری] و بوروکراتیک با مقاومت انسانها نیز مواجه بوده‌اند و گاه سایر عقلانیت‌های غیر سازمانی توسط مردم پیگیری و از پذیرش رده‌بندی‌های سازمانی امتناع شده است. اما همه مردم توان مقاومت در برابر رده‌بندی‌های تحمیلی از سوی سازمانها را ندارند. توان مقاومت آنها به سرمایه و منابع مادی و فرهنگی‌شان وابسته است. قدرت عقلانیت و قدرت افسوسنا ناچیز نیستند اما حتی در زندگی اجتماعی مدرن جایی برای استقلال فردی وجود دارد. بنابراین در توان سازمانها و دولت‌ها برای تحمیل رده‌بندی‌هایشان محدودیت درونی وجود دارد.

انسانها به هر رو با سماجت در برابر رده‌بندیها مقاومت می‌کنند که خود جلوه‌ای از خویشتن تاملی آنها است. برخلاف نظر وبر و فوکو افراد و گروهها به تعبیر خود از این که چه کسی‌اند و چکاره‌اند پافشاری می‌کنند گو اینکه همواره در این کار کامیاب نمی‌شوند.

در نهایت دیالکتیک درونی - برونی، سازنده هویت است. مقاومت خودجوش جمعی شکل‌های بسیاری به خود می‌گیرد مثل جنبشهای اجتماعی زنان که مقاومتی در مقابل تحمیل هویت‌های بیرونی است. آنچه ابراز وجود یا «روح انسان» نامیده می‌شود در کُنه مقاومت در برابر سلطه جای دارد و روح آدمی همان قدر ذاتی و ضروری زندگی اجتماعی است که جباریت اجتماعی شدن براساس رده‌بندی.

نقد و بررسی: الگوی نظری جنکینز برای فهم هویت‌های فردی و جمعی نقاط قوت فراوانی دارد. یکی از آنها این است که او هویت‌های فردی و جمعی یا به عبارت دیگر تعاریف درونی و بیرونی را صرفاً به لحاظ تحلیلی از هم متمایز می‌داند و آنها را دو فرایند از شناسایی متقابل می‌شمارد که همچون من فاعلی و من مفعولی در یک قالب واحد اجتماعی عمل می‌کنند نه دوش به دوش یکدیگر ولی از نظر تحلیلی ضروری است که میان انواع گوناگون هویت‌های

جمعی - گروهها و رده‌ها - به لحاظ اهمیت نسبی‌ای که در رابطه با هر یک از عامل‌های درونی و برونی شناسایی دارند فرق گذاشته شود و این موضوع بستگی به آن دارد که شخص تا چه حد بر کدام یک تأکید می‌ورزد.

نقطه قوت دیگر کارجنکینز آن است که در تحلیل هویتها - علاوه بر تأکید روی تعاریف فردی و اجتماعی که نشانه موضع تفسیرگرایانه اوست، به نقشی که نهادها و سازمانها در رده‌بندی و گروه‌بندی و هویت‌سازی دارند توجه کرده است در نتیجه، هم زمینه‌های فرهنگی و هم زمینه‌های ساختاری را در فرآیندهای هویت‌یابی و هویت‌سازی در نظر گرفته است.

از نظر او معانی و هویت‌های طی فرآیندهای تعاملی و در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی صورت می‌گیرند و مناسبات قدرت و سلطه و ایدئولوژیها، هم در جزئیات و زبان کنش متقابل و هم در نهادها و سازمانهای نوین عمل کرده و سبب انقیاد عوامل درونی شناسایی می‌شوند.

با این حال موضع جنکینز در این میان برخلاف وبر و فوکو موضعی امیدبخش است. او همواره روی مقاومت انسانها در مقابل هرگونه انقیادی تأکید گذاشته و آن را خصلت انسان بودن می‌داند. او همچون کاستلز معتقد است که مقاومت در برابر رده‌بندیها و هویت‌های تحمیلی از سوی نهادها و سازمانهای انضباطی دوران مدرن، تنها برای افرادی میسر است که منابع مادی و فرهنگی بیشتری در اختیار داشته باشند و هویت‌های مقاومت و برنامه‌دار بیشتر توسط نخبگان جامعه است که تحقق می‌یابد.

نکاتی در مورد ترجمه کتاب: با توجه به آن که پیش از این درباره هویت اجتماعی منابع بسیار محدودی به فارسی ترجمه و یا تألیف شده است باید از مترجم کتاب به سبب حسن انتخاب و ترجمه نسبتاً روان او از کتاب تشکر کرد. بسیاری از کلمات و توضیحاتی که در متن ترجمه اضافه شده به وضوح بیشتر مطالب پیچیده نظری کمک کرده است. اما مترجم در برابر کلمه reflexive که عمدتاً به معنای تاملی و بازاندیشانه است و بیشتر توسط گیدنز در بحث‌های مربوط به هویت مطرح شده معادل فارسی «بازتابی» را که معنای دیگر واژه انگلیسی یاد شده است قرار داده است که در بسیاری موارد باعث می‌شود منظور نویسنده به خوبی فهم و منتقل نشود.

بازاندیشی معنایی متفاوت با بازتابندگی دارد و به بیان یان کرایب به فرایندی اطلاق می‌شود که حاصل آن نوعی احساس نظم و رسیدن به معنای مهم و اساسی است و نقطه آغاز آن فاقد چنین حسی است. (کرایب، ۱۳۷۸: صص ۴ - ۱۴۳)

در هر حال مطالعه این کتاب برای علاقمندان و دانشجویان جامعه‌شناسی، مطالعات فرهنگی و مردم‌شناسی بسیار سودمند خواهد بود.

منابع:

۱. کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰) عصر اطلاعات، جلد دوم، قدرت هویت، حسن چاوشیان، طرح نو
۲. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸) تجدد و تشخص، جامعه و هویت شخصی در عصر جدید، ناصر موفقیان، نشر نی
۳. کرایب، یان (۱۳۷۸) نظریه اجتماعی مدرن، عباس مخبر، نشر آگه